

نامه

(۶)

(ادامه مطالب بخشهای پیشین)

محمد رضا حکیمی

همگان برده به دنیا آیند، و برده زندگی کنند، و برده از دنیا بروند. و برای اهمیت مبارزه با این روش است که امام علی «ع» بر قلّه پاسداری از ارزشهای انسانی می ایستد، و اینگونه هشدار می دهد:

لا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا. (۱)

خداوند تو را آزاد آفریده است، پس بردگی هیچکس را نپذیر.

طاغوتان نه به «ایمان صحیح» عقیده دارند و نه به «عمل صالح»؛ و هرگز نمی خواهند که انسانها از این دو موهبت بزرگ برخوردار باشند، از این رو همواره می کوشند تا سیطره خود را بر جامعه حفظ کنند، و مردم را - با اعمال نفوذ و قدرت - به سوی بردگی سوق دهند و در بردگی نگاه دارند، چه بردگی سیاسی و چه بردگی فکری و چه بردگی اقتصادی، زیرا آقایی آنان در بردگی دیگران است. آری، استثمارگران جز به استثمار به چیزی نمی اندیشند.

و روشن است که انسان استثمار شده از هر گونه رشدی بی نصیب است، هم رشد درونی (داشتن «ایمان صحیح») و هم رشد برونی (امکان «عمل صالح»). انسان تحت استثمار نه می تواند با خدای خود رابطه ای درست داشته باشد (و احکام و تکالیف شرعی و دینی خود را چنانکه باید فرا گیرد و عمل کند)،

چراغ تجربه افروز زانکه در بر عقل نشان بدمنشان آشکار باید و نیست (توللی)

اشاره کردیم که لازمه یک انقلاب، تغییر ماهوی و بی امان زندگی مردم و روابط جامعه است در جهت آگاهی و آزادی و عدالت و مساوات و حل مشکلات اساسی زندگی مردم، و ایجاد مقتضیات و زمینه های رشد فردی و اجتماعی در جامعه، و رفع موانع رشد فردی و اجتماعی، به وسیله ریشه کن کردن ظلم و ساقط کردن قاطع طاغوتها، چه سیاسی و چه فکری و چه اقتصادی (فرعون و هامان و قارون). هر انقلابی، الهی و دینی، اینگونه بوده است و لاغیر؛ و گرنه یا «انقلاب» نیست، یا «الهی» و «دینی» نیست، زیرا انقلاب دینی و الهی انقلابی واقعی است، نه شعار. و انقلاب واقعی بدون از میان بردن سه طاغوت یاد شده (که در نص قرآن کریم آمده است)، انقلاب نیست. و از همینجاست که می نگریم در انقلابهای پیامبران الهی نیز، امر به همینگونه است، یعنی حرکت - از آغاز کار - در جهت تصحیح دو رابطه است:

- ۱- رابطه خلق با خالق.
- ۲- رابطه خلق با خلق.

و سه طاغوت یاد شده مانع تحقق پذیری و صحت این دو رابطه اند، که اصل فلسفه حیات و جنبش زندگی است. آنان می خواهند انسانها را برده سازند و در بردگی نگاه دارند، تا

۱- «نهج البلاغه»، ص ۹۲۹، شرح عبده، جزء ۳، ص ۵۷ (نامه ۳۱).

و نه با هم‌نوع خود یعنی انسانهای دیگر. زیرا نخستین گام داشتن رابطه درست، داشتن شناخت درست و آگاهی درست (تربیت و فرهنگ و اقتصاد درست) است. و شناخت و آگاهی درست در پرتو داشتن امکانات و فرصتها و آزادی و استقلال در شخصیت و زندگی و اقتصاد به دست می‌آید. و این امور کجا در زندگی انسانهای استثمار گشته (مستضعف) به هم خواهد رسید؟ این است که پیامبران الهی نخست می‌کوشیدند تا انسانها را از بندگی بتها و بردگی طاغوتها برهانند و بند و زنجیرها (اصر و اغلال) را از زندگیهای مردمان بردارند، و توده‌ها را به خدا توجه دهند، تا از بندگی غیر خدا آزاد گردند؛ و سپس به اقامه عدل فرا می‌خواندند، تا از بردگی استثمارگران و سرمایه‌داران درآیند، بردگی که وجه عمومی و شامل سقوط آفرین آن، بردگی اقتصادی و معیشتی و نیاز حیاتی است، نیازمندی به خوراک، پوشاک، مسکن و ... و این بردگی، پیوسته در وضعیتی تحقق می‌یابد و استوار می‌گردد و زنجیرهای ستبر خود را بر دست و پای مردم محکم می‌کند که روابط اقتصادی تکاثری و ناسالم بز جامعه حکومت کند. و پیامبران از گام نخست به مبارزه با اینگونه روابط و نفی آنها و کوبیدن و زدودن آنها می‌پرداختند، و با جباران مالی و سرمایه‌داران جانی اعلان جنگ می‌دادند، و از مال و منال دنیوی چشم می‌پوشیدند (و یا قوم لا اسألكم علیه مالا)^(۱)، تا به آرمان رهایی انسان دست یابند، و به ساختن جامعه خدایی موفق گردند. آری باید از اغنیا برید، تا بتوان به فقرا رسید، تا بتوان بی‌رودر بایستی حق محرومان را از آنان گرفت، و به صاحب حق واگذار کرد. جز این راهی نیست. و بهترین گواه تجربه است (که هر کس از اغنیا چنانکه باید نیرید، به فقرا چنانکه باید نرسید).

در واقع، تعریف جامعه دینی و انبیائی چیست؟ یعنی جامعه‌ای که انبیای الهی می‌خواستند بوجود آورند کدام است و تعریفش چیست؟ تعریف جامعه دینی و انبیائی این است: «جامعه‌ای که در آن، مقتضیات رشد انسانی موجود باشد و موانع رشد انسانی مفقود». تعریفی غیر از این و کمتر از این را نمی‌توان، در مورد جامعه دینی پذیرفت. یعنی جامعه‌ای که در آن، زمینه‌ها و مقتضیات رشد انسانی وجود نداشته باشد و موانع رشد انسانی در آن حضور داشته باشد، جامعه‌ای دینی

۱-سوره هود، آیه ۲۹.

نیست. و این مطلب واضح است. چون دین عامل فعال رشد انسانی است. دین است که انسان را به رشد برتر و تعالی می‌رساند، و او را مهذب می‌سازد، و دانا می‌گرداند. تربیت انسان رشید کار دین است (يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ). انسان دینی انسانی است فرهیخته، تهذیب یافته و درستکار؛ و جامعه دینی جامعه‌ای است که غالب انسانهای آن اینگونه باشند. پس در چنین جامعه‌ای حضور رسمی و پذیرفته شده موانع رشد قابل قبول نیست.

و دو چیز عمده‌ترین مانع رشد و تعالی انسان است، و دیگر مانعها به این دو باز می‌گردد:

۱- شرك (كفر)،

۲- ظلم.

كفر و شرك و انواع آن، که ناشی از جهل انسان است (جهل به خدا و به خود و به حقیقت عالم)، مانع بزرگ رشد و تعالی انسان و بسط وجودی او است.

ظلم نیز - که مهمترین وجه آن، ظلم اقتصادی و معیشتی و همان علة العلل فقر است - از عمده‌ترین موانع رشد انسان است، بلکه پس از کفر و شرك مهمترین مانع همین است. و در برابر این دو مانع رشد، دو عامل رشد و مقتضی رشد و تعالی انسانی قرار دارد که عبارت است از:

۱- توحید،

۲- عدل.

توحید یعنی ارتباط درست با خدا؛ عدل یعنی ارتباط درست با خلق خدا. چون انسان در عالم وجود جدا و منفک از دیگر حقیقتها و واقعیات و کائنات (یعنی خدا و خلق خدا) نیست، بلکه با آنها مرتبط است و بدانها پیوسته است. و در همین ارتباط و پیوستگی است که باید رشد یابد و تعالی پیدا کند، تا از حیات زایل و فانی خویش بهره‌مند گشته به حیات ثابت و باقی برسد، و سعادت جاودان را دریابد. دریافت سعادت - چنانکه واضح است - به چگونگی ارتباط انسان با حقیقتها بستگی دارد. اگر ارتباط او با حقیقتها و واقعیات درست بود، ارتباط، سازنده و تکاملی خواهد بود، و گرنه ویرانگر و تسافلی است. یعنی نتیجه یک ارتباط (ارتباط صحیح)، رسیدن به اعلی علیین (درجات والای مینوی) است؛ و نتیجه ارتباطی دیگر (ارتباط ناصحیح)، در افتادن به اسفل السافلین (درکات پست دوزخی). و این دین الهی و کامل است که ارتباط صحیح

معدوم سازد و زمینه‌ها و عوامل رشد را پدید آورد. و آیا حضور ظلم و استثمار در جامعه و سیطره آن بر شئون مختلف زندگی مردم، و قدرت ثروت و نفوذ شوم آن در حیات اجتماعی، عامل رشد است یا عامل ضد رشد؟ آیا رشد اجتماعی و رشد افراد در اجتماع بدون وجود عدالت معیشتی در جامعه امکان‌پذیر است؟ و آیا عدالت با وجود روابط ناسالم اقتصادی (بهره‌کشی، احتکار، تورم، درآمدهای تکثاری و نرخ‌گذاریهایی بدون مراقبت، و ثروت و نفوذ آن)، تحقق خواهد یافت؟ و اینها مسائلی است فطری و بدیهی و تجربه شده و ملموس، که تنها مرتجعان بی‌دردک و دنیاخواهان خود محور و سرمایه‌داران بهره‌پرست نمی‌توانند به آنها بیندیشند و آنها را بپذیرند.

اقدامهای درخشان انبیاء «ع» نیز - چنانکه یاد شد - بر پایه همین اصل فطری و عقلی و تجربی استوار است. انبیا می‌آمدند تا جامعه را از انحطاط و ارتجاع خلاص کنند و در جهت رشد و تکامل و تعالی قرار دهند، تا در نتیجه راه و وصول به «سعادت»، که آرمان اصلی حیات است، گشوده گردد. و روشن است که همانگونه که خداشناسی و کور باطنی و مادیگری یک پدیده ارتجاعی و ضد رشد است (در برابر فطرت متجلی و مترقی و الهی بشر که از واقعیت بزرگ و راز اصلی غافل نیست)، ظلم و استثمار نیز یک پدیده ارتجاعی و ضد رشد است. پس «شُرک» و «سرمایه‌داری» هر دو پدیده‌هایی ارتجاعی هستند. و در یک حرکت انقلابی (آنها در نوع الهی آن، که اگر تحقق بیابد یقین جز این نخواهد بود)، باید این هر دو پدیده ارتجاعی، از حیات فردی و اجتماعی زدوده شود، تا راه رشد افراد - و سپس سعادت آنان - گشود گردد.

بنابراین، جامعه‌ای که در آن ظلم باشد، در آن رشد نیست، چه ظلم به خود (شُرک) و چه ظلم به غیر (استثمار و...)، زیرا افراد در چنین جامعه‌ای از تناسب معیشتی محروم خواهند بود. و چون تناسب معیشتی نبود، تعادل روانی تحقق نخواهد یافت. و پیمودن راه رشد و رسیدن به آن بدون تعادل روانی هرگز میسر نیست. پیامبر اکرم «ص» نیز بصورتی جدی بر این امر مهم، یعنی تناسب معیشتی افراد مسلمان تأکید داشته است و مصرفهای زاید و اشرافی را که موجب برهم زدن تعادل زندگی و تناسب معیشتی جامعه است و نتایج بسیار زیانباری دارد محکوم می‌کرده است.

مفسر بزرگ شیخ طبرسی، روایت کرده است از آنس بن مالک که «روزی پیامبر اکرم «ص» درآمد و در محلی در مدینه

را به انسان می‌آموزد، هم ارتباط صحیح با خدا (توحید) را، و هم ارتباط صحیح با خلق خدا (عدل) را. و جامعه الهی و دینی و اسلامی، جامعه‌ای است که در آن توحید و عدل حاکم باشد، هر دو، نه فقط توحید و اظهار عقیده به خدای متعال. و اگر بدرستی بنگریم توحید بدون عدل، توحیدی درست نیز نیست. و از اینجاست که می‌نگریم که قرآن کریم - چنانکه باز هم اشاره کرده‌ام - به هنگام نقل سرگذشت پیامبران می‌گوید که آنان انقلاب خویش را، با این دو دعوت آغاز می‌کردند: «ان عبدوا الله... و اوفوا الکیل و المیزان» ای مردمان! خدا را بپرستید (تصحیح ارتباط با خدا)، و مسائل اقتصادی خود را سالم سازید (تصحیح ارتباط با خلق خدا). و این است لبّ دین: توحید و عدل. و این است که پیامبران در گام نخستین به زدودن دو مانع - باهم - و شکستن دو بت - باهم - می‌پرداختند: بت سیاسی (یعنی فرعون یا هر چیز و هر کسی غیر از خدای متعال که مورد پرستش و اطاعت باشد)، و بت اقتصادی (یعنی قارون یا هر سرمایه‌داری که سر نخ مسائل اقتصادی جامعه و سرنوشت کبیل و میزان، ارزاق و بازار و توزیع و نرخ و... در دست او باشد). و چون طاغوت سوم، یعنی طاغوت فکری و فرهنگی و تبلیغی (هامان به تعبیر قرآنی)، عامل آن دو طاغوت است، با از میان رفتن آن دو، این طاغوت نیز از میان خواهد رفت و جایی نخواهد داشت.

پس کار بزرگ پیامبران در گام نخست، دعوت است به دو تغییر بنیادی، اعتقادی و اقتصادی. آنان بدینگونه جامعه‌های مشرک غرق در ستم و جاهلیت و استثمار و استعباد را دعوت می‌کردند به شکستن همه این قید و بندهای ذلت‌آور و این سیطره‌های خانمانسوز؛ دعوت می‌کردند به پرستیدن خدای یگانه یعنی توحید، و سالمسازی روابط اقتصادی و معاملاتی یعنی عدل.

و راستی جای تعجب نیست که در انقلاب پیامبران الهی، در کنار دعوت توحید و ارشاد جامعه‌ها به پرستش خدای بزرگ و یگانه، فوری سخن از امور مادی و داد و ستد و ترازو و پیمانانه به میان می‌آید؟ نه، جای تعجب نیست، بلکه تعجب از انقلابهایی است که اینگونه نیست. چرا؟ زیرا که انقلاب همیشه در جایی و جامعه‌ای به وجود می‌آید، که زمینه‌های رشد انسانی در آن جامعه از میان رفته و زمینه‌های ضد رشد در آن حضور یافته باشد. در این احوال جامعه دست به انقلاب می‌زند تا وضعیّت موجود را در جهت عکس آن تغییر دهد و به عکس آن بدل کند، یعنی زمینه‌ها و عوامل ضد رشد انسانی را

قبه‌ای دید بلند که بر خانه‌ای ساخته شده است. پرسید: این چیست؟ اصحاب گفتند: متعلق به مردی از انصار است. پس چیزی نگفت تا صاحب آن آمد و در جلو مردم سلام کرد. پیامبر از او روی گرداند (جواب سلام او را نداد). و این رفتار را چند بار تکرار کرد تا اینکه آن مرد فهمید پیامبر بر او خمشگین و از او رویگردان است. موضوع را با اصحاب در میان نهاد و گفت: به خدا سوگند من نمی‌دانم چرا پیامبر با نظر خشمالود به من نگاه می‌کند، آیا چه اتفاقی افتاده است و من چه کرده‌ام؟. اصحاب داستان قبه را (که پیامبر آن را دیده و پرسیده بود از آن کیست) به او گفتند. مرد رفت و آن را ویران نمود و با زمین یکسان کرد. سپس روزی پیامبر از آنجا گذشت و آن قبه را ندید، پرسید بر سر این قبه چه آمد؟ اصحاب گفتند: صاحب آن از رویگردانی و بی‌اعتنایی شما گله کرد. ما علت را به او گفتیم. پس او آن را خراب کرد. در اینجا پیامبر فرمود: هر ساختمانی که ساخته شود، روز قیامت وبال گردن صاحب آن است، مگر آن اندازه که مورد نیاز باشد.^(۱) این است واقعیات دینی و حقایق تعالیم اسلامی. اکنون به این زندگیهای متفاوت بنگرید، و به این خانه‌ها و کاخها و ویلاها، و اینهمه تبعیض و تفاوت، و همه مدعی مسلمانی^(۲). نگرانی این است که نسل جوان و کسانی که خود درباره اسلام مطالعات شخصی ندارند و از تعالیم اسلامی و سیره پیامبر اکرم «ص» و ائمه طاهریین «ع» آگاه نیستند، همین چگونگیها و عملکردها را اسلام بدانند، و از همه چیز و همه کس سر بخورند و ببرند، و ندانند که اینها اسلام نیست. اینها سیره و زندگانی قارونی است نه انبیایی، سفیانی است نه محمدی، اموی است نه علوی، از هر که گو باش و به

۱- «مجمع البیان» ج ۷ ص ۱۹۸. «الحیة» ج ۴ ص ۲۱۳.

۲- و همه مدعی تشیع و پیروی از علی و آل علی (ع) و تابعیت مکتب و مذهب جعفری؛ یا اینکه ائمه (ع) اغنیای شیعه را اهل قناعت توصیف کرده‌اند، در حدیثی معتبر از امام جعفر صادق (ع) رسیده است از قول پدر بزرگوارش امام محمد باقر (ع) که درباره شیعه اوصافی ذکر کرده، از جمله خطاب به جمعی از شیعیان در حرم پیغمبر اکرم (ص) چنین فرمود: «و ان اغنیاعکم لاهل القنائة» همانا اغنیای شما اهل قناعت خواهند بود. جمله با دو تاکید ذکر شده است، «ان» و «لام تاکید» در خبر. پس این ریخت و پاشها و شاد خوارها، با وجود این همه محروم، کجا و تعهد مکتبی و روش شیعی کجا؟

«حدیث را در کافی» ج ۸ ص ۲۱۴-۲۱۳ ملاحظه کنید:

هر نام...

ملاحظه کنید، دین خدا، در اصل خویش چه تجلی عظیمی دارد، و چگونه طبق فطرت سالم انسانی، و بدور از نفسانیات و شیطنتها، همه را به تناسب در معیشت و تعادل در زندگی فرا می‌خواند، و امتیاز خواهی و تمایزگرایی را طرد می‌کند، و انسانیت یکپارچه و سالم را می‌پذیرد نه جز آن را.

باری، سخن بر سر این موضوع سازنده بود که در انقلابهای الهی از گام نخست با دو مانع رشد انسانی، یعنی «شرك» و «استثمار» مبارزه شده است. یک نمونه کامل از این انقلابها انقلاب حضرت موسای کلیم «ع» است. قرآن کریم داستان این انقلاب را چندین بار نقل کرده است، شاید به همین منظور که به عنوان الگو و نمونه یک انقلاب راستین دینی در مد نظر بشریت باشد، و ماهیت یک انقلاب دینی و ابعاد آن و هدف آن که نجات دادن توده‌های مردم (بندگان خدا) است، بخوبی شناخته گردد و سرمشق قرار گیرد، و میزانی برای صدق و کذب اقدامها و ادعاهای، یا موفقیت و عدم موفقیت آنها، در هر دوره تاریخی، در دست باشد.

سیمای این انقلاب اینگونه ترسیم شده است: «و لقد ارسَلنا موسیٰ بآیاتنا و سلطان مبین إلیٰ فرعونَ و هامانَ و قارونَ...»^(۱). و این نص، بصراحت نشان می‌دهد که مشکل راه بشریت - چنانکه اشاره شد - سه طاغوت است، و نجات کامل هر جامعه به حذف این سه طاغوت، و حضرت موسی «ع» نیز هنگامی موفق شد بنی اسرائیل را نجات دهد، که این هر سه طاغوت را از میان برد: فرعون در آب غرق شد، و قارون در خاک فرو رفت، و هامان به دنبال آنان ناپدید گشت. طاغوت فکری و فرهنگی و تبلیغی نظریه تراش و توجیه گر آن دو طاغوت است. و چون آن دو از میان رفتند او نیز از میان می‌رود؛ لیکن اگر از آن دو طاغوت یا بقایای آن دو (طاغوتچه‌ها)، کسانی و خطهایی بر جای بمانند، انگار نه انگار که کاری شده است، چون همانان دوباره طاغوت فکری را تغذیه می‌کنند، و در دل ساده مرتجعین می‌دمند، و به توجیه‌گری و برده‌سازی اذهان و افکار می‌پردازند. و همه ارزشها را بی اعتبار و همه شعارها را خوار و زار می‌سازند.

نمونه کامل و ملموس دیگر، از انقلابهای الهی تاریخ،

۱- سوره غافر، آیه ۲۳-۲۴.

الهی و انبیاپی پیگیری شد. امام علی «ع» در جریان یک انقلاب به خلافت رسید. و خود به شیوه پیامبران- از نخستین روزها به حل مسائل اقتصادی و تصحیح روابط مالی و اجرای عدالت معیشتی، در همه سطوح جامعه، پرداخت. و سرانجام می نگریم که جامعه ای را که در چهارده قرن پیش در کوفه توانست بسازد، جامعه ای بود آرمانی (ایده آل)، که هنوز متفکران و مصلحان و روشنفکران و انساندوستان و انقلابیون جهان نتوانستند جامعه ای نزدیک به آن بسازند، یعنی جامعه ای که در آن نیازمندی به هم نرسد، و فواصل زندگی و معیشت و بهره وری و برخورداری بیداد نکند. خود امام در ترسیم سیمای این جامعه چنین می گوید:

ما أصحح بالكوفة أحدًا إلا ناعماً، إن أدناهم منزلة
ليأكل البر، ويسكن في الظل، ويشرب من ماء
الفرات. (۱)

- همه مردم ساکن کوفه در رفاه بسر می برند،
پایین ترین افراد نان گندم می خورند (تغذیه
خوب)، و خانه دارند و از آب آشامیدنی خوب
استفاده می کنند.

حتی یتیمان کوفه در دوران خلافت آن امام آماری داشتند، و طبق آمار به آنان رسیدگی می شد و هیچیک از آنان از قلم نمی افتاد و از حق خویش محروم نمی ماند، و به سقوط دچار نمی گشت. (۲)

در حرکت خورشیدی و خورشید آفرین عاشورا نیز می بینیم که هدف اساسی، مبارزه با ظلم و دفاع از عدل و اقامه عدل است. امام حسین «ع»، در سخنان شورانگیزی که هدف خویش را از این قیام بیان می کند، همواره مسئله عدل و دفاع از مظلومان و محرومان را به یادها می آورد، و از جمله در خطبه دوم روز عاشورا- که بیانگر سیمای درخشان آفتاب تابان قیام عاشوراست- بصراحت موضوع پایمال شدن عدل را به وسیله حکومت ضد قرآنی بنی امیه یادآور می شود، و خط حرکت خونین عاشورا را مشخص می سازد (۳).

همچنین باید یاد کنیم از سرزنشهای سختی که حضرت امام حسین «ع» درباره عالمان ساکت در برابر ظلم روا داشته است، و آنان را برای ترك دفاع از حقوق محرومان و بیچارگان نکوهیده

انقلاب پیامبر بزرگ اسلام است. این انقلاب نیز یک نمونه کامل انقلاب الهی و دینی و اسلامی است. و سراسر درگیری است با شرك و جاهلیت و ستمهای اقتصادی و معیشتی و اجحافها و تبعیضها و فقرها و غناها. در اینجا برای خفه کردن فریاد شیطان که از حلقوم مرتجعان و سرمایه داران و نفوذیان بیرون می آید، و می خواهد منافع امپریالیسم داخلی را حفظ کنند و فاتحه انقلاب را بخواند (و در نتیجه آبروی اسلام را ببرد)، هیچ چیز بهتر از استناد به سخنان صریح و فراوان امام خمینی-رحمة الله علیه- در این باره نیست. پس به این جهت یکی از این سخنان را نقل می کنم:

پیغمبر خودمان که تاریخش نزدیک است و همه آقایان می دانند، یک شخصی بود که از همین توده ها و جمعیتها بود، و با همینها بود از بدو بعثت تا آخر، با قدرتمندها و با غدارها و ملک دارها و سرمایه دارها همیشه در جدال بود. (۱)

پس از درگذشت پیامبر اکرم «ص» نیز همین هدف الهی و انبیاپی، در خط اسلام اصلی، پیگیری شد، یعنی در قیام حضرت صدیقه کبری، فاطمه زهرا «س»؛ در این قیام اصیل الهی، و سخنرانیها و موضعگیریهایی که در جریان آن شد، همواره تأکید بر «حکومت عدل» بود و اقامه عدل، و حمایت از سنخ حکومت انبیاپی، یعنی حکومت امام علی بن ابیطالب «ع»، و نفی حکومتهای دیگر. و این نکته بتأکید بیان می شد که اگر حکومت انبیا (ع) در خط ولایت اوصیا «ع» قرار گیرد و به دست وصی پیامبر «ص» سپرده شود، حق استقرار می یابد، و عدل اجرا می گردد، و دین زنده می ماند؛ وگرنه همواره در میان امت ظلم و ستم و حق کشی و خونریزی شیوع خواهد داشت، و شمشیر بر زمین گذاشته نخواهد شد، و ظالمان استبدادگر حکومت خواهند کرد، و اموال عمومی به یغما خواهد رفت، و آسایش مردمان تباه خواهد گشت، و مردمان به «استبداد ظالمان» دچار گردند، و به استثمار استثمارگران گرفتار آیند، یعنی چنان شود که حاصل زحمت زحمتکشان را دیگران ببرند، و کشته مردم محروم را محرومیت آفرینان بدروند (۲).

در زمان خلافت ظاهری حضرت علی «ع» نیز همین هدف

۱- «بحار»، ج ۴۰، ص ۳۲۷.

۲- «کافی» ج ۱، ص ۴۰۶.

۳- «تحف العقول» ص ۱۷۳، «ابصار العین»، ص ۱۱.

۱- «صحیفه نور» ج ۵، ص ۲۷.

۲- رجوع شود به «خطب فاطمیه».

است. این تعالیم نباید فراموش گردد. مردم - بویژه شیعه اهل بیت «ع» - باید این تعالیم و حقایق را بدانند، تا دنبال هر کس نروند و مرید هر کس نشوند، و میزان انتخاب را در دست داشته باشند. و از مرجعی و عالمی و واعظی و مدرسی و طلبه‌ای و روحانی اطاعت و حمایت کنند، که سیره عملی او مورد رضای ائمه طاهرين «ع» و منطبق با تعالیم آنان باشد. نگفتن و تشریح نکردن و نشر ندادن این تعالیم ظلم است به جامعه، و خیانت است به اسلام، و جنایت است در حق تشیع ...

آنچه را گفتیم، در تعالیم و احادیث دیگر ائمه معصومین «ع» نیز آمده است. در تعالیم و احادیث آن بزرگواران - که یادگار جریان الهی و انبیایی تاریخند، و همواره با نمرودان و فرعونان و قارونان و جالوتان و مستکبران و اشراف اموی و فراعنه عباسی درگیر بوده‌اند - همواره تأکید شده است بر اقامه عدل، و اجرای مساوات، و مبارزه با تطاثر و فقر، و دعوت به همسطح بودن زندگی همه مردم. و اینهمه در مآخذ معتبر ذکر شده است^(۱). من در اینجا برای ادای وظیفه‌ای کوچک در برابر این تعالیم و احادیث مظلوم و مغفول، یکی از آن میراث غنی و فراوان را نقل می‌کنم، حدیثی از حضرت امام جعفر صادق «ع»:

أهل الإسلام هم أبناء الإسلام، أسوي بينهم في العطاء وفضائلهم بينهم وبين الله، أحملهم كنبئ رجل واحد، لا يفضل أحد منهم لفضله وصلاحه، في الميراث، على الآخر ضعيف منقوص. قال: وهذا فعل رسول الله «ص» في بدو أمره. وقد قال غيرنا: أقدّمهم في العطاء بما قد فضّلهم الله بسوابقهم في الإسلام^(۲).

- مسلمانان، همه فرزندان اسلامند، میان همه آنان در عطا (مال، حقوق، بخشش) بطور مساوی عمل خواهیم کرد و هر کس فضیلتی دارد مربوط است به خود او و خدای او. من همه را مانند فرزندان یک پدر به شمار می‌آورم، بد انسان که هر کدام برتری و

صلاحیت بیشتری دارد، ارث بیشتری نخواهد برد. سپس امام فرمود: این کار خود پیامبر است در آغاز اسلام، لیکن کسانی که راهی جز راه مارتند (یعنی خلفا و نظام خلافت)، گفتند، هر کس در اسلام سابقه بیشتری داشته باشد، او را در عطا (حقوق مالی) بر دیگران مقدم می‌داریم.

این سخن والای امام صادق «ع» بخوبی نشان می‌دهد که اسلام مروج اصل «مساوات» است، چه در جیره‌های حکومتی و چه جز آن، زیرا ذکر «ارث» نیز بصراحت به میان آمده است. و امام بتصریح می‌گوید این روش و عملکرد خود پیامبر اکرم «ص» است در صدر اسلام، که دیگران آن را تغییر دادند و موضوع «سابقه داری» و «امتیاز طلبی» را به میان آوردند. بدینگونه روشن است که اسلام امامت، اسلام مساوات است و با اسلام خلافت متفاوت است. و همان اسلام امامت است که دنباله راه خدا و سیره انبیا «ع» است. و آیا ما با همه ادعایی که داریم راه اسلام امامت را می‌سپریم، هرگز! ما در امتیازخواهی و امتیازدهی و گرایش به خواهانها و رعایت مربوطان و ایجاد امکانات برای آنان، و پذیرفتن اینهمه فاصله‌های جهتمی و تفاوت‌های شیطانی و شادخوارپهای ضد انسانی - در کنار طبقات محروم و کمبوددار - دست فلک را از پشت بسته ایم ...

موضوعی را که امام صادق «ع» در این حدیث مطرح فرموده است (یعنی تحکیم اصل مساوات^(۱)) و زدن توی دهان امتیاز خواهان و ویژگی طلبان، بخصوص کسانی که به فضیلت و صلاح خود یا سابقه دینی و مبارزاتی خود تکیه می‌کنند)، امام علی «ع» نیز مطرح کرده است، زیرا در زمان آن حضرت نیز اینگونه سوء استفاده چنان که می‌خواستند از کاری که برای دین کرده‌اند حداکثر استفاده مادی و دنیایی و مالی و مقامی ببرند وجود داشتند (مانند همین روز و همین روزگار). از این رو امام علی «ع» با قاطعیت مسلمانی و صلابت قرآنی با آنان روبرو شد

۱ - و همین امام صادق «ع» است که می‌گوید: «الناس سواء كاستان المشط / مردم مساویند مانند دندان‌های شانه» - تحف العقول ص ۲۷۱. پس ما مدعیان پیروی از مذهب جعفری، چطور این تعالیم را یکباره فراموش کرده‌ایم؟

۱- از جمله، جلد سوم تا ششم «الحیة» و مدارك آن ملاحظه شود.

۲- «وسائل الشیعه» ج ۱۱، ص ۸۱، «الحیة» ج ۵، ص ۱۳۳.

و توی دهان آنان زد.

حدیث این است، حدیثی عظیم و تعلیمی سازنده و بزرگ، که هم اکنون باید اینگونه احادیث ملاک عمل باشد:

«آگاه باشید! هر کس از اصحاب پیامبر، از مهاجرین و انصار، تصور می کند که به دلیل مصاحبت با پیامبر (و صحابی بودن)، برتری بر دیگران دارد (باید بداند که)، برتری درخشان مربوط به فردای قیامت است و در نزد خدا؛ و ثواب و پاداش اینگونه کسان با خداست. هر کس دعوت خدا و پیامبر را پذیرفته و شریعت ما را قبول کرده است و در دین ما داخل شده و رو به قبله ما نماز خوانده است، باید از همه حقوق و حدود اسلام (بدون امتیاز و تفاوت) برخوردار باشد.

بنابراین، شما بندگان خدایید! و این مال، مال خداست، و بطور مساوی میان همه تقسیم خواهد شد. و هیچ کس بر دیگری امتیازی نخواهد داشت. و خداوند خود در فردای قیامت بهترین پاداش را به تقوی داران خواهد داد. خداوند این دنیا (و اموال و مقامات این دنیا) را پاداش پرهیزگاران قرار نداده است (پس نباید متدینین در برابر خدمات دینی خود، چیزی از امور دنیا بخواهند، چه مال و منال و چه پست و مقام، چه آشکارا و چه پوشیده). پاداشی که نزد خداست برای نیکان بهتر است (از متاع و مقام دنیا). فردا صبح - انشاء الله - همه بیابید.

و چون فردا رسید، بامداد امام آمد و مردم آمدند. و آن مال را پیش نهاد، و به حسابدار بیت المال، عبیدالله بن ابی رافع، گفت: از مهاجرین آغاز کن و آنان را صدا بزنی، و به هر کس آمده است سه دینار بده. پس انصار را بخوان و همیشان عمل کن. سپس سهم کسانی را که نیامده اند، از سرخ و سیاه (یعنی همه و هر کس هست) به همینگونه (بطور مساوی) بده. (و هنگامی که جمعی اعتراض کردند که چرا همه را در تقسیم مساوی قرار داده است، و سیره سیاسی را که سیاستمداران و حاکمان در اینگونه مواقع رعایت می کنند، رعایت نکرده است فرمود:)

این کتاب خداست در میان ما، و این عملکرد پیامبر و روش اوست در دست ما. و کسی جز جاهل رویگردان از حق، منکر آن نیست. خدای متعال فرموده است: «ای مردمان! ما شما را خلق کردیم، از مردی و زنی (آدم و حوا)، و شما را به صورت نژادها و قبیله ها درآوردیم، تا در صدد شناسایی هم برآیید (و

روابط آشنایی داشته باشید، نه اینکه تفاخر کنید و امتیاز بخواهید). و همانا گرامی ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارتترین شماست».

سپس با بانگی رسا فریاد زد: خدا را و پیامبر خدا را اطاعت کنید. و اگر روی برگردانید (و اطاعت نکنید)، پس (بدانید که) همانا خداوند کافران (و بی طاعتان) را دوست نخواهد داشت. آنگاه گفت: ای جماعت مهاجر و انصار! آیا بر خدا و پیامبر خدا منت دارید که مسلمان شده اید؟ (آیا با اسلامتان و خدمتان به دین اسلام بر خدا و پیامبر خدا منت می گذارید؟)، بلکه این خداست که بر شما منت دارد، زیرا که شما را هدایت کرد و اهل ایمان قرار داد، اگر راست می گوید که مسلمانید (مسلمانی این است. منت خدا و رسول را پذیرفتن نه بر آنان منت داشتن)... (۱)

و ما از این تعلیم سازنده علوی اموری چند می آموزیم:

۱- اینکه کسانی که دین حق را و نهضتی دینی را یاری کرده اند و کمک داده اند، جایز نیست در برابر کار خود مال و مقام بخواهند، زیرا این امر نقض غرض دین و هدف نهضت است، و مانع اجرای قسط و عدل است، و استفاده ویژه از ارزشهاست به زیان دین و جامعه.

۲- اینکه کمک به اهداف نهضت دینی، نباید وسیله استفاده مادی گردد، و به امتیازطلبی و سوء استفاده منجر شود، حتی اگر این کمک در مصاحبت و خدمت پیامبر خدا «ص» باشد، تا چه رسد به موارد دیگر.

۳- اینکه اجر و پاداش خدمتها و فداکاریها و هزینه گذاریها همه با خداست، و مجاهدان و ایثارگران اجر خود را از خدا خواهند گرفت. پس آنان نباید در پی مناصب و فرصتها و استفاده از آنها باشند.

۴- اینکه اگر کمک کنندگان به دین حق، از روی ایمان و اخلاص و از سر صدق و دینداری، کمکی و خدمتی کرده اند، هرگز در پی پاداش مادی نخواهند بود، و ارزشهای دین را فدای خواسته های دنیا نخواهند کرد.

۵- اینکه مجاهدان راه حق و فداکاران راه دین، هرگز نباید منتی بر دین و اهل دین داشته باشند، بلکه باید منت پذیر و شکرگزار خدای متعال باشند که آنان را به توفیق خدمتی نواخته و

۱- متن حدیث را در «الحیة»، ج ۵، ص ۱۴۲ ملاحظه کنید.

برای جهاد و ایثاری موفق داشته است.

۶- اینکه رعایت مساوات و تاکید بر آن و کوشش برای تحقق یافتن آن، خود یک اصل مهم قرآنی و نبوی است، که منطبق قرآن کریم و سیره و سنت و عملکرد پیامبر بزرگوار آن را تشبیه می‌کند، و عدول از آن، عدول از کتاب و سنت است.^(۱)

پس بدینگونه روشن گشت که جوهر حرکت‌های الهی تاریخ و انقلاب‌های دینی راستین، تغییر ماهوی زندگی مردم و روابط آن است از صورت ظلم و ستم به صورت عدل و قسط، از ظلم شرك به عدل توحید؛ و از ظلم فقر و محرومیت به عدل قسط و مساوات. و تا دامنه رستاخیز هر حرکتی و اقدامی و انقلابی که به نام دین خدا انجام یابد، و خود را از مقوله حرکت‌های الهی تاریخ بداند، در صورتی آن حرکت دینی و الهی است که در نخستین اقدام‌هایش و در سرلوحه کارهایش، همین اقدام مقدس بدرخشد، یعنی تغییر اوضاع از ظلم به عدل، و الا فلا ...

ملاحظه کنید، علمای بزرگ این حدیث را از پیامبر اکرم «ص» نقل کرده‌اند که فرمود: «كَيْفَ يُقَدَّسُ إِلَهُ قَوْمًا، لَا يُؤَخِّدُ لَضَعِيفِهِمْ مِنْ شِدَائِهِمْ»^(۲). یعنی: «چگونه ممکن است خداوند برای ملتی که حق ضعیفان را از حلقوم قدرتمندان بیرون نمی‌کشد (و به آنان نمی‌رساند) ارزشی قایل باشد؟». نیک بنگرید، در نظر پیامبر اکرم ما، هنگامی قومی و ملتی و جامعه‌ای و نظامی و حکومتی و انقلابی می‌تواند ارزش داشته باشد و مورد نظر خدای متعال و رضای او باشد، که حق ضعیفان و طبقات محروم و انسان‌های فراموش شده، و خانواده‌های عیالوار کم درآمد، و قشرهای نجیب ساکت کمبوددار، و دختران و پسران محروم از زندگی سالم و مناسب، و یتیمان بینوا و اطفال و نوباوگان بی سرپرست و همواره در حال حرمان و فشار و ... از حلقوم قارونان جانی و مستکبران مالی و طاغوتان اقتصادی و سرمایه‌داران ستمگر و استثمارکنندگان زانو

صفت و سودپرستان بی‌ایمان و متظاهران فرصت‌شناس و درندگان انسان نما و سلاطین نرخ و سود و سرمایه و احتکار و تورم بیرون کشیده شود، و با کمال احترام و کرامت به دست حقداران ستم‌دیده و استخوان‌های زیربار زندگی خرد شده و چهره‌های از فشار محرومیت زرد گشته و دست‌های پینه بسته و کمرهای خمیده و رخسارهای رنگ پریده برسند. اینگونه که شد و اینگونه که بود، خدای متعال به قومی و جامعه‌ای - بنا بر نص سخن پیامبر اکرم «ص» - نظر دارد و آنان را تقدیر و تطهیر می‌کند، و از روحانیت اسلام و قرآن برخوردار می‌سازد. و گرنه خواب است و خیال ...

پس از این مقدمه باید ببینیم برای تحقق یافتن و به ثمر رسیدن این آرمان الهی و این خواسته اصلی پیامبر اکرم «ص» و ائمه طاهربین «ع»، یعنی تحوّل دگرگون‌ساز در شئون زندگی و ایجاد انقلابی راستین و واقعی، چه چیز ضروری است. مسلم است که هیچ حرکتی به صورتی صحیح انجام نمی‌پذیرد مگر اینکه از پیش تصویری صحیح درباره آن وجود داشته باشد، چنانکه هیچ ساختمان‌ی به صورتی شایسته ساخته نمی‌شود، مگر اینکه از پیش نقشه‌ای درست برای آن تهیه شده باشد. و «تصور انقلابی»، بدون «شناخت انقلابی» و «آگاهی انقلابی» وجود نخواهد داشت - شناخت درباره نوع ارتجاعی زندگی و روابط حاکم بر آن و نوع متریقی آنها. اگر ما شناختی درست از انسان و زندگی انسان و محتوای این زندگی و عصری که انسان در آن زندگی می‌کند و طرز اندیشیدن انسان در آن عصر، و احساس انسان در آن عصر، و شرایط و مسائل آن عصر نداشته باشیم، و همه این موضوعات را و مظاهر اصلی و غیر اصلی آنها را نشناسیم، و از ماهیت تطوّر و محتوای عصر آگاه نباشیم، نمی‌توانیم میان صورت ارتجاعی زندگی و صورت متریقی آن فرق بگذاریم. و همه فاجعه از همین نقطه اتفاق می‌افتد، زیرا در این صورت است که چه بسا بخواهیم جامعه را به یک حیات متریقی و انقلابی سوق دهیم، اما در عمل نتوانیم، و در واقعیت شکست بخوریم؛ و یکبار ببینیم که عکس مقصود حاصل شده است.

و اگر - خدای ناخواسته - در روزی و روزگاری، چنین اتفاقی به نام اسلام بیفتد، تصور می‌کنید فاجعه تا چه اندازه

۱- «الحياة» ج ۵، صفحات ۱۴۲ به بعد ملاحظه شود.
۲- «بحار» ج ۷۵، (۷۲ از چاپ بیروت)، ص ۳۵۴.

مقامهای عالی مثل قضاوت، و موقعیتهای حیاتی مثل اقتصاد، و مراحل حساس تماس با اذهان و افکار مثل تدریس در دانشگاهها؛ چون چنین است بسیار بسیار روشن است که امروز سرنوشت اسلام و مسلمانی، و ملت مسلمان و فداکار ایران (و بتبع آن، دیگر ملتهای اسلامی که به ایران چشم دوخته اند و به انقلاب آن امید بسته اند)، تا چه اندازه به حوزه ها و چگونگی آنها بستگی و پیوستگی یافته است.

امروز اسلام در دست حوزه قرار گرفته است، و در برابر بشریت، و تاریخ بزرگ انسان و انسانیت، و تمدنها و فرهنگها و مرامها و مسلکها و اندیشه ها و اذهان و مکاتب و ادیان در سراسر جهان، هر چه در ایران به نام «اسلام» عرضه شود، همان است که از حوزه عرضه می شود^(۱)، و از مجموعه ذهنیت حوزه و دید و درک و شناخت و آگاهی و تشخیص و شعور حوزه مایه می گیرد. امروز دریای بزرگ معارف ژرف و تعالیم غنی و زندگی ساز و کرامت آفرین و خورشید آسای اسلام، از مجرای حوزه و ظرفیت ادراکی حوزه، به انسان معاصر عرضه می گردد (البته در ارتباط با ایران، ایران اسلامی)، زیرا که همه قدرتها و از جمله قدرت عرضه و تبلیغ بکمال در دست حوزه است. پس امروز روز، - با وضعیتی که پیش آمده است - حساسترین نقطه، در تبلور ارزشهای اسلامی یا افول آنها، همان حوزه است؛ و موضوع بسیار مهم، چگونگی برخورد و تشخیص و درک و برداشت و تلقی و شناخت و آگاهی حوزه و اهل حوزه، بویژه سردمداران و صاحب نفوذان، حوزه است با این مسائل:

- انسان و مسائل انسان ...
- زمان و مسائل زمان ...
- اسلام و مسائل اسلام ...
- بازشناسی مسائل اصلی از غیر اصلی ...
- و مقدم داشتن مسائل اصلی بر غیر اصلی ...



بزرگ و زیانبار خواهد بود، و توالی فاسد آن تا چه اندازه زیاد و سنگین خواهد گشت؟ از جمله اینکه وانمود شود که دین اسلام دینی انقلابی نیست، بلکه - معاذالله - ماهیت ارتجاعی دارد، یا اینکه روحانیت اسلام از داشتن درک مترقی و قدرت همگامی با زمان و شناخت انسان و مسائل انسان عاجز و ناتوان است ...

و در چنین احوال، به هر اندازه در یک حرکت و انقلاب، ارزشهای اسلامی بیشتر به کار گرفته شده باشد، و از وجهه و آبروی پیامبر و قرآن و امامان و قبله و نماز و مسجد و رمضان و عاشورا و ... بیشتر استفاده شده باشد، به همان اندازه خطر افول آن ارزشها بیشتر است. و هر چه ایشار و فداکاری بیشتری به کار برده شده باشد، خطر سر خوردن آگاهان، و بریدن جوانان، و مایوس شدن فداکاران، و خشگمین گشتن ایثارگران، و پشیمان شدن کوشندگان، و حیرت مردمان، و بی فروغی خون شهیدان، و بی پناهی محرومان، و شکست جبهه مستضعفان، و شادی دشمنان، و موجه گشتن مخالفان، و دراز شدن زبان بدگویان، فزونی خواهد بود. و به هر نسبت که در آغاز کار و در هنگامه پیروزی^(۱)، ارزشهای مورد نظر و ادعا بیشتر درخشیده باشد، به همان نسبت، و به صورتی سنگین تر، رو به غروب و افول خواهد گذاشت. و هر چه، ایشار و فداکاری، در نظر ملتی جاذبه بیشتری یافته باشد، به همان اندازه حالت عکس آن پدیدار خواهد گشت (و پناه بر خدا از چنین پیشامدی ...).

و چون نظام امروز جامعه ما، نظامی است انقلابی، البته به این معنی که نظامی و حکومتی است که پس از یک قیام (و یک حرکت انقلابی)، بوجود آمده است (آنها حرکتی دینی و اسلامی که از همه ارزشهای الهی و اسلامی در آن بهره گرفته شده و از همه آبروها استفاده گشته است)، و اکنون همه شئون این نظام، در سطوح مختلف حاکمیت و مدیریت و قدرت - مستقیم و غیر مستقیم - در دست حوزه و اهل حوزه و تربیت یافتگان حوزه است، و هر روز نظام عناصری را از حوزه و اهل حوزه جذب می کند و به کار می گمارد، بویژه در

۱ - و البته نباید از نظر دور داشت که پیروزی یک انقلاب به پیروزی ارزشها مورد ادعای آن است و حاکم شدن آن ارزشها و رسیدن به آن شعارها و نبردها، نه پیروزی نظامی و سیاسی و امثال آن، زیرا این پیروزیها در کودتاها و شورشها نیز به دست می آید.
۱ - چون عرضه دیگری وجود ندارد، یا فعال نیست.